

پاکستان: فشار در عمق، شکاف در سطح



نگارشی از: فریدون کاوه و پاینده پایمرد

ناشر: وبسایت خروش رعد

۱۷ می ۲۰۲۳

پاکستان: فشار در عمق، شکاف در سطح*

الف - تشکیل کشور پاکستان، ترکیب طبقاتی - قومی، شوونیسم و روابط با استعمار:

حدود دو سال می شود که کشور و دولت پاکستان دچار بحران های فراگیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همراه با بلایای طبیعی مثل سیلاب های ویرانگر شده است. سیلاب مدهش سال پار روی اقتصاد پاکستان تأثیر سوء گذاشته؛ کشور تا گلو در زیر بار قروض کمرشکن توأم با سود بیرونی عمدتاً از منابع امریکائی، چینی، صندوق بین المللی پول و دول و سازمان های مالی اروپائی غرق شده و توانائی پرداخت حتی سود آن را ندارد؛ بانک ها دچار کمبود نقدینگی و به ویژه ارز خارجی شده اند؛ مخارج گزاف ارتش و آی اس آی بر گردن نحیف اقتصاد بحران زده و بودجه سالیانه دولت پاکستان سنگینی می کند و سرمایه نظامی (ماشین جنگی) منابع را می بلعد؛ سقوط ارز ملی پاکستان در برابر اسعار خارجی همراه با تورم جهانی ناشی از شیوع جهانی کرونا و جنگ اوکراین، در بخش سوخت، غذا و سائر نیازمندی های اولیه، در پاکستان نیز تورم بی سابقه را دامن زده است؛ سرمایه کمپرادوری و سرمایه مالی سالانه بخش اعظم حاصل دسترنج زحمتکشان را به شکل ارزش اضافی از کشور فرار می دهند؛ این مکانیسم ها و عرصه ها خود به خود میزان اشتغال کارگران و کارمندان را در بخش های مختلف اقتصاد صنعتی و خدماتی در مراکز صنعتی و شهر ها سبب شده و اشتغال زدائی به نوبه خود به بیکاری و گرسنگی وسیع منجر شده است. مجموع این عوامل ملی و بین المللی باعث بحران فراگیر و عمیق اقتصادی در پاکستان شده که این بحران به نوبه خود باعث بحران اجتماعی، فوران خشم گرسنگان و بیکاران و بحران سیاسی و دودستگی زمامداران لشکری و کشوری شده است. به طور بنیادین، دو عامل، یکی تضاد اساسی جامعه بین نیرو های مولده اجتماعی و تملک خصوصی زمین داران و سرمایه داران دلال بر ثروت اجتماعی و دیگری وابستگی اقتصادی و سیاسی اقتصاد و دولت و نهاد های سیاسی و نظامی پاکستان به امپریالیسم و سرمایه غارتگر مالی امپریالیستی، علل اساسی بحران همه جانبه جاری در پاکستان را تا حال - و تا آینده ها - می ساخته است.

کشور و دولت پاکستان مثل اسرائیل در بحبوحه فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در پایان دوره استعمار کهن به طور دسیسه کارانه و مصلحتی در فردای جنگ دوم جهانی توسط دولت استعمارگر در حال افول انگلستان با تقسیم شبه قاره هند و ضم کردن بخش های جدا شده قبلی از پیکر کشور ما با بخش عمدتاً غربی هند، در سال ۱۹۴۷م ایجاد شد. دولت و ارتش و استخبارات نظامی حاکم بر پاکستان در موقعیت نیمه مستعمراتی توسط "بورژوازی بوروکراتیک" متشکل از زمینداران، سرمایه داران دلال تنیده شده با پیکره سرمایه مالی امپریالیستی چندین کشور و مدافع منافع طبقاتی این دو طبقه تشکیل گردیده است. نمایندگان سیاسی این دو طبقه ارتجاعی در عین وابستگی برده وار به قدرت های امپریالیستی و سر سائیدن در پای ارتجاع حاکم عربی، زان پس به طور متناوب در کسوت زمامداران ملکی و نظامی در عین اتکاء، سرسپردگی و وابستگی به امپریالیسم و سرمایه مالی؛ با پا فشردن بر مواضع ارتجاعی، ستمگری و سرکوب خلق و نهاد های مترقی؛ و خصومت ورزی با دو همسایه شرقی و غربی اش، همواره با حمایت مستقیم امپریالیسم قدرت اقتصادی و سیاسی را با هم آمیخته و با برپائی نظام مستبد بوروکراتیک، اداره امور آن مملکت را در دست داشته است.

پایه عمده اقتصاد ملی این کشور را اقتصاد زراعی نیمه فئودالی می سازد. این در حالیست که نهاد های سرمایه داری در زیرساخت های صنعتی، نظامی، ساختمانی، مواصلاتی، خدماتی، امور مالی و بانکی، صحت عامه، تعلیم و تحصیل، نشرات و رسانه های پاکستان حضور فعال داشته و نیمه فئودالیسم در زیربنا و روبنا درز برداشته است، اما کاملاً منهدم نگردیده است. جدال مدرنیته و نهاد های آن با سنت و مذهب و نهاد های مرتبط با آن مثل گروه ها و احزاب اسلامی، مساجد، منابر و رسانه

ها به شدت جریان دارد. این جدال در روبنا و میان نهاد های روبنائی، بازتابی از تضاد طبقاتی نیرو های میرنده ارتجاعی و محافظه کار با نیرو های سیکولار و پیشرو است. از همین رو جامعه پاکستان را نمی توان یک جامعه سرمایه داری دانست. تضاد بین نیمه فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور بر سر قدرت سیاسی و رهبری عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و کلیت جامعه، نیز بازتاب خود را در حوادث جاری بیرون می دهد. مزید بر این، وابستگی همزمان دولت و طبقات حاکم آن کشور در موقعیت نیمه مستعمراتی به قدرت های امپریالیستی غربی و شرقی، همواره در موقعیت نوسانی متأثر از تقابل و رقابت دول و سرمایه های انحصاری بوروکراتیک و غیربوروکراتیک دول امپریالیستی بوده است. بازتاب این وابستگی و نوسان را می توان در رویداد های چند ماه اخیر مشاهده کرد.

کشور پاکستان هم اکنون در یک بحران عمیق و فراگیر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی لاعلاجی دست و پا می زند و به غریقی می ماند که هر قدر تلاش می نماید در آب فرو تر می رود. بحران عمیق اقتصادی در عمق اقتصاد، سبب بحران اجتماعی شده و فشار را به سطح می فرستد، فشار برخاسته از دل بحران و غلیان عمیق اقتصادی - اجتماعی چون دهنه آتشفشان به طور ناگهانی در شکل فوران خشم خلق گرسنه، بیکار و معترض به بیرون می جهد و بازتاب خود را در بحران و دودستگی سیاسی حکام می دهد. در مجموع، ارتش، جنرال ها و حکام دولت پاکستان قادر به مدیریت و حل این بحران همه گیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در گستره ملی نیستند. این بحران آن قدر عمیق، ریشه دار و فراگیر است که نه تعویض حکومت ها و نه هم اصلاحات ناچیز از بالا، نه تزیق پول از بیرون، و نه نسخه زمامداران حریص پاکستانی برای دراز دستی به افغانستان و ربودن منابع و استفاده از موقعیت آن و... هیچ یکی از این نسخه ها نمی تواند برای گشودن گره از کار فرو بسته آن اعجازگر باشد.

زمامداران لشکری و کشوری حاکم بر پاکستان در موقعیت یک کشور تحت سلطه نیمه مستعمراتی پس از دهه ها سواری بر سر دو زین، سرانجام چنان مستأصل شده اند و انتخاب راه بین قطب امریکا و مجموعه دول غرب و در طرف دیگر روسیه و چین برای شان دشوار گردیده است: اگر طرف چین و روسیه بروند، قرض امریکا و صندوق بین المللی پول را چگونه پرداخت نمایند و پرزه جات مورد ضرورت نظامی خود را از کجا به دست بیاورند؟ اگر به طرف امریکا بروند، قروض چین و زیرساخت اقتصادی که توسط چینائی ها اعمار گردیده است، به شکل نیمه کاره خواهد ماند. لذا پاکستان نمی تواند از زیر این بحران به این زودی خود را برهاند. همین مشکل لاعلاج فزاینده اقتصادی حدود یکی دو سال اخیر است که کسب حدت کرده و بحران را به ساحات دیگر کشور پاکستان، به گستره اجتماع و نظام حاکم انتقال داده و فریاد خلق مظلوم در واکنش های چند روز اخیر به گونه شورش های اعتراضی گسترده به سویه ملی در هر چهار ایالت پاکستان خود را نمایان ساخت.

این بحران عمیق موجود در پاکستان در چارچوب این نظام سیاسی ارتجاعی موجود که در آن نظامیان دست بالا دارند و بیشترین بخش بودجه را به خود اختصاص داده و اقتصاد ملی را "میلیتاریزه" می کنند و با هزار رشته با امپریالیسم و سرمایه مالی آن پیوند دارند و مواضع طبقاتی ارتجاعی را علیه طبقات و اقشار اجتماعی زحمتکش خلق نمایندگی می کنند، قابل حل نیست. راه حل اساسی بحران همه جانبه جاری در پاکستان، حل تضاد اساسی میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی و کوتاه ساختن دست دراز امپریالیسم و نهاد های نظامی، سیاسی، اطلاعاتی و مالی آن از سر مردم زحمتکش پاکستان و مقدرات ملی و اجتماعی آنان است.

رویداد های خوشونتبار چند روز اخیر به خوبی نشان داد که هر چند شرایط عینی برای یک انقلاب اجتماعی برای واژگونی نظم کهن و ستمگر موجود و سلطه نواستعماری امپریالیسم دارد به پختگی می رسد، ولی به دلیل فقدان عامل ذهنی (رهبری پیشتاز انقلابی با برنامه و انسجام و بسیج طبقاتی طبقات و اقشار زحمتکش)، شرایط عینی حدت یابنده موجود در میان زحمتکشان پاکستان به این زودی ها به ایجاد "وضع انقلابی" منجر نخواهد شد؛ وضعی که از دل آن یک انقلاب نیرومند اجتماعی برخاسته و نظم موجود را به آرشیف تاریخ بسپارد.

گفتیم که رویکرد دولت های پاکستان به مثابه حاصل توطئه استعمارگر انگلیس و میراثخوار آن، صرف نظر از حزب حاکم و یا کسوت حاکمان هر مقطع آن، در قبال دو همسایه شرقی (هند) و غربی (افغانستان) و بعداً بنگله دیش همواره خصمانه بوده است. این دو همسایه نیز از لحاظ تاریخی ادعای ارضی بر بخش های غصب شده توسط دولت استعمارگر انگلستان و فعلاً شامل قلمرو پاکستان داشته و مرز های تحمیلی استعماری نظیر خط فرضی "دیورند" را به رسمیت نمی شناسند.

پاکستان به مثابه یک کشور ساخته و پرداخته شده استعمار هم جوان است و هم فاقد پیشینه مشترک تاریخی سرزمینی، اتنیک و فرهنگی. پاکستان با ترکیب نامتجانس قومی و فرهنگی و با سیاست و نگرش شوونیستی طبقات حاکم ملیت پنجابی که بر ارتش، سیاست و اقتصاد آن کشور مسلط اند، بر سایر اقوام و اقلیت های قومی، زبانی و مذهبی اعم از پشتون، بلوچ، سندھی، مهاجر (اقلیت مهاجر مسلمان هندی مقیم کراچی و ایالت سند)، کشمیری، گلگیتی، چترالی، سیکه و هندو، عیسوی، شیعه، اسماعیلیه، قادیانی (احمدیه)، پنج پیره و غیره پیوسته ستمروائی کرده اند. از زمان تشکیل این کشور تا هم اکنون، به موازات ستمگری و سرکوب خونین اقلیت ها، اقلیت های محروم، بی حقوق و تحت ستم در آن قلمرو با فراز و نشیب علیه شوونیسم مسلط بر دیدگاه و رویکرد عملی حکام عمدتاً پنجابی به اشکال مدنی، سیاسی - فرهنگی و حتی مذهبی و تا سرحد مبارزات مسلحانه و طرح خواست جدائی از پیکر کشور پاکستان رزمیده و مقاومت کرده اند. مزید بر مبارزات و مطالبات سیاسی - قانونی توسط گروه ها، نهاد ها و ذوات سیاسی - فرهنگی اقلیت ها در سراسر پاکستان با خواست های اجتماعی و مدنی و مذهبی، همین اکنون دو کانون داغ یکی در ایالت خیبرپختونخوا توسط (گروه طالبان و جنبش تحفظ پشتون) و دیگری در ایالت بلوچستان توسط «جبهه آزادیبخش بلوچستان» (BLF) با مطالبات متفاوت وجود دارد که ارتش پاکستان با همه کرو فر خود تا حال از سرکوب آن عاجز بوده است و شرمسارانه دست به دامن گروه پوشالی خودساخته طالبان افغانستان برای مصالحه زد. از این واقعیت های زنده می توان نتیجه گرفت که این کشور غیرتاریخی با ترکیب قومی - فرهنگی نامتجانس و نابرابر و به دلیل رویکرد عظمت طلبانه و سرکوبگرانه شوونیستی و سیاست نفی و انکار طبقات حاکم و دولت های هر مقطع آن، به رغم ادغام اقتصادی (ایجاد و موجودیت بازار واحد ملی)، تا حال نتوانسته است درون جوشی قومی - فرهنگی را تجربه کرده و ایده و احساس ملت واحد را در میان باشندگان پاکستان متشکل از اقوام و اقلیت های قومی، فرهنگی و مذهبی ایجاد کند و در گذر زمان به عنوان یک کشور و ملت واحد از خلال طوفان ها و تکان های سیاسی با استواری و قامت افراشته بیرون آید و از آزمون زمان موفقانه گذر کند.

کشور پاکستان با ۲۳۸.۱ میلیون نفوس (جنوری ۲۰۲۳)، با ماشین جنگی پرمصرف و نظامی گری متداوم، با عدم تناسب منطقی میان رشد منابع و جمعیت کنترل نشده کشور، با نیاز وافر به منابع انرژی فوسیلی و مواد خام مورد نیاز صنایع، با مالکیت خصوصی و ربودن دسترنج زحمتکشان به اضافه قروض کمرشکن و سوانح طبیعی، خود در قلمروش فاقد منابع انرژی فوسیلی چندانی بوده و یا فاقد تسهیلات مالی - فنی استخراج و بهره برداری از آن منابع اندک است. لذا مشکلات و معضلات سر بر آورده جاری در کشور پاکستان به سوبه ملی، علاوه از دو عامل اساسی فوق الذکر، در این زخم ناسور و لاعلاج نابرابری و ستمگری قومی و دیدگاه شوونیستی حاکمان آن در قبال اقلیت ها ریشه دارد.

ب - پاکستان و افغانستان و امتداد سیاست توسعه طلبانه آن:

با این نابرابری و شکنندگی ناشی از فقدان جوشش تاریخی، و با اعمال ستم و استثمار بر خلق زحمتکش پاکستان، طبیعی بوده است که طبقات فئودال و بورژوا - کمپرادور و دولت پاکستان از زمان تشکیل این کشور و دولت پاکستان تا حال پیوسته کوشیده اند تا در عین ستم بر خلق کشور خود، روش خصمانه و درازدستی استعماری، این معضل به جا مانده از دوران استعمار را به نفع خود حل کرده و با همسایگان با سیاست توسعه طلبانه، عظمت طلبانه و جنگ افروزانه برخورد کرده و سیاست استعماری استعمارگران دیروزی و اربابان امروزی را در قبال همسایگان به ارث ببرند.

نتیجه چنین رویکرد عظمت طلبانه، جنگ افروزانه و تهاجمی پنجابی های حاکم بر پاکستان، جدائی و استقلال پاکستان شرقی و ایجاد کشور بنگله دیش در سال ۱۹۷۱م، تقابل نظامی و چند نوبت جنگ با هند، ایجاد زرادخانه پرهزینه اتمی به قیمت تشدید و تداوم فقر زحمتکشانش و سرد و پرتنش شدن روابط با افغانستان تا سرحد قطع روابط دیپلماتیک بوده است. بر مبنای همین سیاست و برای حل معضل به جا مانده از دوران استعمار انگلیس، دولت پاکستان همواره حفظ تمامیت ارضی کشور نو تأسیس و شکنند پاکستان را در همدستی با سیاست های رقابتی امپریالیست های امریکا و انگلستان تا سرحد نظامیگری، قربانی کردن حقوق مردم به نفع ماشین سرکوب و شمولیت در پیمان نظامی در دوران جنگ سرد، در سیاست خصمانه با افغانستان و هند و مداخلات و تجاوزات پی هم آشکار در امور داخلی افغانستان (همچنان با هند) جست و جو کرده است، نه با سیاست های حسن همجواری، همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور همدیگر. رویکرد دولت های ارتجاعی حاکم بر افغانستان نیز در قبال دولت و سیاست های دولت پاکستان غیردوستانه، خصمانه و توأم با ادعای ارضی بوده و در مقاطعی متأثر از سیاست های توسعه طلبانه یک جانب جنگ سرد - سوسیال امپریالیسم شوروی - بالمثل و تهاجمی بوده است.

رویکرد تهاجمی و روابط پر از فراز و فرود دولت پاکستان با دولت افغانستان پس کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ شمسی توسط سردار داوود در چارچوب ستراتیژی توسعه جوئی تزاران نوین به سوی جنوب و با پشتونستان خواهی سردار دیوانه به دیکته زمامداران کرملین، وارد فاز جدیدی شد.

پس از روی کار آمدن جمهوری قلابی داوود خانی و ختم کار سلطنت در افغانستان، از سال های ۵۴-۱۳۵۳ شمسی، سیاست خصمانه دولت پاکستان با سازماندهی و حمایت گروه های فراری "اخوان المسلمین" و تحرکات نافرجام آن گروه خیانت پیشه و دست آموز سازمان جهنمی آی اس آی، وارد مقطع تهاجمی و براندازنده شد. با کودتای ۷ ثور و در نتیجه تکامل آن به جنایت ششم جدی و اشغال افغانستان توسط ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی و تبدیل شدن افغانستان به کانون توجه، تمرکز و تقابل میان دو بلوک امپریالیستی در اواخر دهه هفتاد میلادی قرن بیستم، در همسوئی و سایه حمایت فعال و عملی همه جانبه بلاک امپریالیستی ناتو به رهبری امریکا، تا سیاست مداخلات و تجاوزات آشکار دولت، ارتش، آی اس آی و نیروهای سیاسی - مذهبی پاکستان بر کشیده شد.

در ادامه و گرماگرم مقاومت ملی مردم و طبقات اجتماعی افغانستان علیه اشغالگران شوروی و دولت مزدور آنان، این سیاست تهاجمی دولت و محافل سیاسی - مذهبی ارتجاعی پاکستان در قبال افغانستان اشغال شده از سوی شمال به طور فعال با سازماندهی، تسلیح، تمویل، آموزش، مدیریت و ارائه پشت جبهه به گروه های "مجاهدین" افغان و گسیل آنان با سلاح و پول به جبهات نبرد ضد تجاوزی در خط تهاجمی امپریالیست های سازمان ناتو برای کسب رهبری مقاومت ملی مردم افغانستان، ادامه یافت.

به موازات شکست های پی هم اشغالگران شوروی و ایادی زبون بومی آنان، شکست و حذف خونین سنگر ها و گردان های مقاومت ملی - مترقی و غیروابسته و تسجیل رهبری تنظیم های رسمی جهادی های ساخت پاکستان، امریکا، انگلیس و دول و محافل ارتجاعی عربی بر مقاومت ملی در کشور ما و با کسب اطمینان از این روند، این سیاست تهاجمی و خصمانه دولت پاکستان در قبال افغانستان تا سرحد یک رویکرد ستراتیژیک استعماری ارتقاء یافت. این ستراتیژی استعماری که از زمان شکست خرس قطبی و چوچه هایش، یورش پیروزمندانه جهادگران - این فرزندان خلف برژینسکی - به کابل، سپس به همان شیوه، ایجاد گروه طالبان در نقش یک پروژه نواستعماری و ابزار جنگ نیابتی و گسیل آن به جای جهادی ها به ارگ کابل، اشغال ۲۰ ساله کشور توسط امریکا - ناتو به صحنه آوردن مجدد گروه خودفروخته و فاشیست طالبان در ۲۰ ماه قبل و تا حال به طور گستاخانه و آشکارا عملی شده است. زمامداران حریص پاکستان از دیرباز بدین سو در بخش منابع انرژی و معادن و همچنان بازار و مسیر ترانزیت کالا به شمال و انتقال انرژی از شمال به جنوب به افغانستان چشم دوخته اند. با پیاده کردن سیاست استعماری در قبال کشور ما و سیاست آن و با مداخلات و تجاوزات مکرر بی شرمانه و ایجاد و گسیل گروه

های خودفروخته مجاهدین و طالبان و گسیل آنان به ارگ حاکمان پوشالی کابل، به زعم خود این نیاز و این نسخه اعجازگر را برای حل معضلات چندلایه و عمیق جاری درونی و بیرونی در کشور خود می نگرند و از این طرز نگرش، اهمیت "عمق ستراتیژیک" آن دولت در قبال افغانستان هویدا می شود.

این سیاست ناکام توسعه طلبانه و عظمت طلبانه استعماری دولت پاکستان را در موقعیت یک نظام و ساختار نیمه مستعمراتی زمانی در دهه ۷۰ قرن گذشته کمونیست های پاکستان شرقی و سپس بنگله دیش و یکی از رهبران انقلابی آن، سراج سکدر (Siraj Sikder) این طور فرموله کرده بودند: "یک کشور نیمه مستعمره می تواند، مستعمره داشته باشد."

این تیز یا ایده انقلابیون بنگالی در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی و طی حدود نیم قرن تطاول زمامداران توسعه طلب پاکستانی معاند افغانستان به استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور ما خود را نشان داده و ترکیب "عمق ستراتیژیک" فراز این توسعه جوئی و سیاست استعماری آن را نسبت به افغانستان به خوبی آشکار می سازد.

آری، کشور، نظام و اقتصاد پاکستان در حالت نیمه مستعمراتی خود دستخوش هجوم اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی دول و سازمان های امپریالیستی است، در وابستگی به آن به سر می برد و دولت آن در عین حال از موضع طبقاتی به غایت ارتجاعی در ابعاد اجتماعی و قومی - فرهنگی سیاست سرکوب اقلیت ها، زنان و نهاد های دموکراتیک و شبه دموکراتیک و پیروان ادیان را با بیرحمی تمام ادامه داده، به استثمار زحمتکشانش پرداخته و رویکرد ستمگرانه و عظمت طلبانه را در قبال مردم کشور خودش از نگاه قومی، اجتماعی و مذهبی پیشه کرده است. با این رویکرد و سیاست ارتجاعی زورگویانه در بعد داخلی، زمامداران متشکل از خانواده های متنفذ زمیندار و سرمایه دار بوروکرات امتداد بیرونی این سیاست را در اشکال رویکرد های تهاجمی، خصمانه، توسعه جویانه و جنگ افروزانه سیاسی، نظامی، اقتصادی، اطلاعاتی، فرهنگی و دیپلوماتیک در قبال همسایگانش (افغانستان، هند و بنگله دیش) به کار بسته اند. اوج این سیاست توسعه طلبانه و خصمانه دولت مرتجع پاکستان خود را مطابق تیز کمونیست های بنگالی در سیاست استعماری "مستعمره ساختن افغانستان" متبازر ساخت.

زمینه این توسعه جوئی و گزینش این سیاست استعماری دولت و طبقات حاکمه پاکستان از اوائل دهه نود میلادی پس از شکست و فروپاشی شوروی و سقوط دولت پوشالی مزدوران "حلقی - پرچی" و ایجاد خلاء قدرت در شمال افغانستان (آسیای میانه)، میهن فروشی خوانی های جهادی و طالبی و بازی دوگانه دولت و ارتش پاکستان با امپریالیسم امریکا و شرکای ناتوئی اش و کسب حمایت و یا حد اقل اغماض آن دول برای دراز دستی در امور افغانستان و حمایت و تقویت گروه مزدور طالبان در حین عدم تمثیل اراده مردم افغانستان برای تعیین نظام دلخواه و سرنوشت شان و غیابت نیروی بازدارنده ملی - مترقی از صحنه، مساعد شده است.

با این سیاست استعماری دولت پاکستان در قبال افغانستان و "عمق ستراتیژیک" دانستن آن، آیا پس از تغییرات حاصله از شکست ستراتیژی اشغالگرانه امپریالیست های امریکا - ناتو و فرار شرمسارانه شان از افغانستان و نصب مزدوران بی وطن طالبی بر سریر "امارت جنایت اسلامی" در ارگ مزدوران قبلی امریکا با یک توطئه مشترک میان امریکا - ناتو و ملل متحد با طالبان و حامی و ارباب شان دولت پاکستان حدود ۲۰ ماه قبل، مطابق این تیز، افغانستان به کشور مستعمره پاکستان مبدل شده است؟ پاسخ این سؤال منفی است! حالت مستعمراتی به کشوری می گویند که در اشغال نظامیان متجاوز و اشغالگر دولت خارجی بوده و کلیه امور لشکری و کشوری آن به گونه رسمی و واقعی در تحت سیطره و نفوذ اشغالگر / اشغالگران بوده و اشغالگر حاکم اصلی، صاحب صلاحیت و امر و نهی آن کشور مستعمره باشد. افغانستان دیروزی طی ۲۰ سال چنین بود، ولی افغانستان امروزی چنین نیست.

این درست است که دولت پاکستان با طرح "عمق ستراتیژیک"، از دیرباز بدین سو گزینه سیاست توسعه جویانه استعماری را در قبال افغانستان برگزیده و در عرصه های گوناگون عملی کرده است، ولی این سیاست استعماری پاکستان در برابر کشور ما به رغم راه باز کردن تا درون ارگ کابل و اکناف افغانستان و نقش بازی کردن در سیاست گذاری اداره مزدور طالبانی، غارت منابع و حضور پررنگ در بازار کار و کالا در افغانستان؛ بنا بر واقعیت های ملموس جاری و عوامل متعدد بازدارنده ملی و

بین المللی و کارکرد و تقابل و تحرکات متضاد و امتداد منافع متضاد بیرونی، تا سرحد مستعمره شدن افغانستان توسط دولت پاکستان تکامل نکرده است.

واقعیت جاری افغانستان کنونی این است که در فرجام یک مقطع طولانی مستعمراتی، به رغم شکست و فرار اشغالگران امریکائی - ناتوئی، به تعبیر دانشمند انقلابی زنده یاد پروفیسر «قیوم رهبر» «دست توطئه کارگر افتاده و صلحی غیرعادلانه» تراز فاشیستی را بر مردم ما تحمیل نمودند و نگذاشتند مولود تازه این روند ضد استعماری بر پایه اراده جمعی مردم ما "بر فراز ویرانه های استعمار - ارتجاع بر بلندای آزادی و آزادگی" به راهپیمائی طولانی پیروزمند بپردازد. در نتیجه مردم ما با "زخم خوردن از پشت" و بالآخر "خیانتی در خیانت و در نتیجه تحول افغانستان از یک موقعیت مقاومت ضد استعماری به " ظلمتکده نوع طالبانی که در ظلمت آن " همه جهانخواران و حجامان بر خون های ریخته ما شبانه جشن می گیرند". آری، مین جمله زنده یاد «رهبر» بیان دقیق و فشرده حالت کنونی افغانستان است و در این حالت نه تنها حجامان پاکستانی، بلکه حجامان زیادی در صدد اند تا خون خلق ما را به شیشه کنند. همین است موقعیت و کاراکتر نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی اجتماعی - اقتصادی و بر پایه آن نظام سیاسی کنونی افغانستان در فرجام پروسه قبلی مستعمراتی آن. در این موقعیت به رغم ظواهر مسأله و گردن فرازی ظاهری مزدوران طالبان، افغانستان در شکل نومستعمراتی یک کشور تحت سلطه است که در آن به طور همزمان چنین کشور امپریالیستی و ارتجاعی دور و نزدیک مثل دول امپریالیستی عضو ناتو و تحت رهبری امریکا، چین، روسیه، پاکستان، ایران دول همجوار شمال، ترکیه، قطر، امارات، عربستان سعودی و هند به اقتضای منافع و متناسب به میزان و شکل نفوذ شان و بر پایه منافع امنیتی، جئوپولیتیک، جئوستراتژیک و جئواکونومیک هر یکی از این دول متجاوز و متجاسر نامبرده مداخله و درازدستی دارند و بر ثروت سرشار و موقعیت حساس ترانزیتی افغانستان برای کالا، انرژی و محمولات نظامی، گسیل تروریسم و اردوکشی احتمالی، چشم دوخته اند.

در میان این دول چشم دوخته به کشور ما و منابع و ساحت آن، بنا بر عوامل ایدئولوژیک، تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، جغرافیائی، استخباراتی، نظامی و عملی؛ دولت، ارتش و سازمان استخباراتی پاکستان شاید هم ردیف با امپریالیسم امریکا و شاید بیش از آن و به یقین بیش از سایر دول متجاوز و مداخله گر به طور عمده از کانال طالبان به دلیل سرسپردگی رهبران این گروه و غیابت حب وطن در ضمیر و شعور این ستمگران خودفروخته، در کشور ما نفوذ توسعه طلبانه استعماری خود را پهن کرده است.

مزید بر موارد فوق، دولت و کشور بحران زده و درگیر تعارضات تاریخی به جا مانده از دوران استعمار و اکنون نیازمند انرژی، به منابع و نقش ترانزیتی انرژی و کالا از شمال به جنوب و بعکس از ساحت افغانستان، به خوبی آگاه است. لذا، نفوذ بر افغانستان و حکومت بر گروه دست نشانده ای مثل طالبان در ارگ کابل و ساری و جاری بودن اوامر و نواهی دولت پاکستان بر آن، ولو در موقعیت نیمه مستعمراتی بودن افغانستان (پاکستانی ها می دانند که بنا بر واقعیت های متعدد موجود، مستعمره ساختن افغانستان برایش مقدور نیست) را درمان مشاکل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حل معضل تاریخی (مشکل مرزی میراث استعمار انگلیس) می داند.

تا آنجا که به جانب افغانستان مربوط می شود، طبقات و اقشار زحمتکش و محروم جامعه افغانستان در حالت تحت سلطه و ستم بودن نیمه مستعمراتی جاری کشور، علاوه از ستم طبقاتی و ستم و سرکوب نوع فاشیستی - شوونیستی جنسیتی - قومی طالبان، دراز دستی و سلطه سنگین غیرمستقیم نواستعماری دول و سازمان های توسعه جو و حریص امپریالیستی و ارتجاعی را بر دوش خود حمل می کنند. تبعات مستقیم این روند عبارت خواهد بود از سنگینی زنجیر به دست و پای زحمتکشان، سیر قهقرائی جامعه، تحکیم استبداد خشن شبه فاشیستی طالبانی، سرکوب زنان و مردان معترض و مبارز، تاراج منابع، استثمار نیروی کار و تخریب محیط زیست کشور شامل آب، خاک و هوا.

فقط خلق آگاه و متحد و نیرو های انقلابی در پیشاپیش آن قادر خواهند بود از ادامه ستم طبقاتی و ستم و سرکوب نوع فاشیستی - شوونیستی جنسیتی - قومی طالبان، سلطه سنگین غیرمستقیم نواستعماری دول و سازمان های توسعه جو و

حریص امپریالیستی - ارتجاعی و تاراج منابع، استثمار نیروی کار و تخریب محیط زیست کشور شامل آب، خاک و هوا جلو بگیرد. در آن صورت با کوتاه کردن دست ستم، تطاول و توطئه است که مولود تازه این روند راهپیمایی طولانی پیروزمند را برای اعمار افغانستان نوین بر فراز ویرانه های استعمار - ارتجاع بر بلندای آزادی و آزادگی آغاز خواهد کرد.

اما در جانب پاکستان. ستراتیژی دولت و سازمان های حاکم بر حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پاکستان با توجه به مساعدت های متعدد و بر زمینه نفوذ طولانی در کشور ما بر روی عوامل ایدئولوژیک، تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، جغرافیائی، استخباراتی، نظامی و عملی، از دیرباز بدین سو در پی نفوذ در کشور ما و اعمال سلطه بر حاکمان پوشالی مزدور مثل جهادی ها و به ویژه طالبان بوده و بنا بر اهمیت حیاتی افغانستان و منابع آن، این موضوع تا سرحد سیاست استعماری آشکار ارتقاء یافته است. زمامداران ملکی و نظامی پاکستان در صدد اند تا منابع و ساحت کشور ما را برای فائق آمدن بر بحران فراگیر جاری و حل معضل مرزی - سرزمینی با افغانستان به نفع تمامیت ارضی خویش به کار بندند.

به رغم این تلاش غیرشریفانه، خصمانه و بدخواهانه استعماری در قبال کشور خونین تن ما، بنا بر عمق و فراگیر بودن بحرانات موجود و عوامل اساسی آن، ستم طبقاتی، ستمگری قومی و شوونیسم مسلط بر نگرش و رویکرد حاکمان پاکستانی همراه با فقدان منابع و تسهیلات داخلی؛ منابع، فرصت ها و امکانات برخاسته از افغانستان درمان درد این بحران فراگیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و ناسازگاری و ناهماهنگی طبقاتی، قومی - مذهبی و شکننده بودن ساختار ملی موجود پاکستان، نخواهد شد. واقعیت این است که با این ترکیب نامتجانس غیرتاریخی بحران زده و درگیر منازعات لاینحل با دول و کشورهای همسایه که این منازعات زمینه ها و بستر رشد گرایشات تجزیه طلبانه در پاکستان غیر تاریخی را مهیا می سازد، کشور پاکستان بر سر یک دوراهی قرار دارد که ناگزیر باید یکی را انتخاب کند:

گزینه نخست: انقلاب اجتماعی به جای ستمگری طبقاتی، قومی و مذهبی و بحران فراگیر جاری؛ اخوت و اتحاد آزادانه طبقاتی ستمکشان امروز و آزادی های مدنی و مذهبی را جایگزین ستم، استثمار، استبداد و اختناق سیاسی، اجتماعی و مذهبی موجود سازد و دست تطاول زمامداران آزمند و تشنه به خون خلق افغانستان را نیز از کشور ما کوتاه سازد.

گزینه دوم: در تحت نظام و ساختار اجتماعی - اقتصادی موجود با توجه به ساختاری بودن بحران و بازتولید علل اساسی آن، مضاف بر نگرش و رویکرد برتری طلبانه قومی - مذهبی حاکمان فعلی کشور پاکستان، دولت و نظام حاکم قادر به حل و مدیریت مشاغل و ادامه وضعیت موجود نیستند. لذا، اگر انقلاب اجتماعی نتواند سروری و سرنوشت ملی و اجتماعی را به همراه وحدت داوطلبانه و آگاهانه ملی به زحمتکشان پاکستان بیاورد و بحران عمیق و گسترده جاری را با زدودن عوامل و اسباب اساسی آن مرفوع سازد؛ با توجه به بافت نامتجانس و وجود غیرتاریخی ترکیب متعارض و ضربت پذیر پاکستان، این بحران فراگیر ساختاری و تبعات آن، کشور را در مسیر شکنندگی و تجزیه قرار خواهد شد. فرجام

* - عنوان فوق در جبین یکی از مقالات منتشره در مجله «جهانی برای فتح» در دهه نود قرن گذشته چنین بوده است:

«هندستان: فشار در عمق، شکاف در سطح».